

نشان جهان

۴



■ شاعر: آزاد ماتیان
■ مترجم: روبرت صافاریان
■ ناشر: فنجان

آزاد ماتیان به زبان ارمنی می‌نویسد، زبانی که به قول او اندک مردمانی آن را می‌دانند. به همین سبب، با وجود تجربه غنی او در سرودن شعر، کمتر فارسی‌زبانی این شاعر ارمنی-ایرانی و استاد کرسی ارمنی‌شناسی دانشگاه اصفهان را می‌شناسد. او وقتی در سال ۱۳۵۹ نخستین دفتر شعرش را منتشر کرد، نامش را گذاشت «گل‌های کویر»، اشاره‌ای به تناقضات نوشتن به زبان ارمنی در جامعه‌های فارسی‌زبان. این کتاب نخستین ترجمه شعرهای اوست.

هر که را دوست می‌دارم تویی

۵



■ شاعر: آتیلا ایلهان
■ مترجم: عارف جمشیدی
■ ناشر: ثالث

«آتیلا ایلهان» شاعر، نویسنده، روزنامه‌نگار، داستان‌نویس و فیلم‌نامه‌نویس اهل ترکیه است: «هر که را دوست می‌دارم، تویی عجیب است! عشقت چگونه همگان را درگرونی می‌کند/ چشمان آبی‌اش را سبزی می‌نماید/ با طنین صدای تو سخن می‌گوید/ و غمزه‌هایی مهلک چون تو دارد/ سیگار را نیز چون تو می‌گیراند/ هر که را دوست می‌دارم، تویی عجیب است! چرا نمی‌توانم فراموش کنم؟»

مرثیه‌های دوئینو

۶



■ شاعر: رایتر ماریا ریلکه
■ مترجم: علی بهروزی
■ ناشر: فنجان

ریلکه «مرثیه‌های دوئینو» و نیز غزل‌های اورفه را در کمتر از دو هفته، و در شرایط روحی بسیار تحریک‌شده‌ای نوشته است. او خودش می‌گوید «فقط در عرض چند روز، طوفانی وصف‌ناپذیر، گردبادی ذهنی و روحی، مانند شرایط هوای دوئینوی آن روزها، هر سلول و هر بافت تن مرا از هم شکافت؛ ریلکه در این کتاب، محدودیت‌های بشری را صرفاً به سوگ نمی‌نشیند، بلکه او انسان را به رغم تمام این محدودیت‌ها می‌ستاید.

ستم‌دیدگان می‌شد، و این صدا با نوای عشق درمی‌آمیخت. او سرخوردگی عمیق خود را نسبت به وضع موجود پس از جنگ جهانی دوم، زمانی که دریافت آن آرمان‌های انسانی تحقق پیدا نکرد، در مجموعه «دل‌تنگی جدید» بیان کرد. در این کتاب صدای او برای تحول اجتماعی بزرگ بلند می‌شود. خواهان پایان دادن به فسادهایی است که دامن فرانسه را گرفته بود:

برایت گل سرخ خواهم آفرید
برای تو که سرخ‌گلی هستی وصف‌ناپذیر
واژه‌هایی را خواهم آفرید با تداولی روان و جاری
سرخ‌گلی خواهم آفرید که واژه‌هایی بیگانه با گل
سرخ را عیان کند
همانند فریادی که می‌درد و رنجی که از آن
برمی‌خیزد

ستارگان لذت بر فراز پرتگاه عشق...
نکنه دیگری که باید به آراگون و شعرش افزود، این است که او عمیقاً به شعر فارسی اعتنا و علاقه نشان داده بود. سعدی، جامی، خیام و مولانا شاعرانی هستند که نگاه آراگون را به سوی خود کشاندند. به بیانی دیگر می‌توان گفت، یکی از مهم‌ترین دلایل این توجه باید به نگاه عاشقانه و انسانی این شاعران و فضای سورئال شعرهایشان بوده باشد. تأثیرپذیری او از سعدی در این میان بیش از دیگران است:

جهان همچون کاخی نیمه‌ویران است
که بر کنار رودی پرخروش بنا شده
هر سیل که می‌آید
بر ویرانی بی و دیوارهای آن می‌افزاید
با گلوله‌ای از گل نمی‌توان آن را مرمت کرد...

و آنجا که از راز خلقت و بی‌سرانجامی انسان دلزده است، تأثیرش از خیام عیان می‌شود:
راه می‌رفتم و زمین زیر پایم را حس می‌کردم
نرم و ظریف، کامل، ناهمگون با ژس
متفاوت از ماسه و معارض با آب
همسان زبان شعر بود، بیگانه با سنگ
گیاهی زیر پایم حس نمی‌کردم
با این همه بوی خوشی برمی‌خاست
همانند شعری بود بی‌وزن و بی‌قافیه
به گونه‌ای شگفت با هر دم‌گاش فضا را عطرآگین می‌کرد...

باری، لویی آراگون شاعر توصیف‌گر جهان ناآشنا و غریب است. ستاینده شهرها و محله‌های کوچکی که هر یک یادآور گذشته‌ای تلخ و شکسته‌اند. از این رو او جهان را تماشاخانه‌ای بیند که از هر گوشه‌وکنار آن طنین نوبی خوش برمی‌خیزد، یا باید برخیزد. شعرهای آراگون بیان متناقض‌گونه هستی است هنگامی که جنگ، کشت‌وکشتر در جهان حاکم بود و استیصال انسان و هراس آشوبتس و دلهره، او راهی جز آن نمی‌دید که به عشق پناه ببرد. پناه می‌آورد به عشق و از آن جهانی رویاگونه می‌آفریند در پیش پای انسان همین عصر و آنگاه بی‌پروا، جهان وهم و خیال را به دنیای واقعیت بدل می‌کند:

و داستان به خودی خود پایان می‌گیرد
من زندگانی‌ام را پاره کرده‌ام و شعرم را
دیگرگاه، دیگرگاه خواهند گفت که بوده‌ام من.
سرودم را پاره کرده‌ام تا سرشک‌هایم را پنهان کنم
صدای همراه سلاح‌ها را پراکنده‌ام
پاره کرده‌ام قلبم را و رویاهایم را

اینک از ویرانه‌های آنان سپیده‌دمی برمی‌خیزد. آری، آنگاه از خاکستر آن انسان‌ها که در راه کسب هویت انسان‌جان خویش را باختند، سپیده‌دمی برخاست از دوردست، و جهانی آفریده شد در رویا و در خیال زنان و مردانی که عشق را پناه پایدار در گذر تاریخ بینند.

جهتی کاملاً متفاوت در موضوع شعر ایجاد می‌کند، بلکه قاطعانه درصدد است به سنت‌های شعر قدیم فرانسه اعتنا کند. این مسئله را در مجموعه‌های دیگر، که در بحبوحه جنگ جهانی دوم سروده شده‌اند، علاوه بر استمرار آن بر بیان عواطف شخصی، از اندوه دوباره پدید آمدن جنگ و مسائل سیاسی و مقاصد وطنی سخن‌ها می‌گوید. در حقیقت تمام این جنبه‌ها را درهم می‌آمیزد و ملغمه‌ای عاشقانه-سیاسی ارائه می‌دهد:

با نفس کشیدندم برخی از مردم را از زندگی بازمی‌دارم
خواب‌شان را می‌آشوبم و ندامت ارمن‌شان می‌کنم
گویی شعرهایم شیپوری چنان بلند است
که چون صدا برآرد مردگان بیدار می‌شوند.
اگر طنین صدای تانک‌ها در شعرهایم آزرده‌تان
می‌کند

اگر در آسمان‌هایم فریاد شگفت چرخ‌ها به هم
می‌ساید
از آن روست که ارگ رگبارها نوای فرشتگان را به هم
ریخته است

و من هماره دانکرک را به یاد می‌آورم آقایان.
می‌توان گفت آیا آراگون برای آراگون پناهگاه و آرام‌جایی بود در میان خون و وحشت و آشفتگی‌های آغاز قرن بیستم؟ یعنی به انسان قرن بیستمی هشدار می‌دهد چون هیچ سلاحی برای همیشه کارساز نیست، پس آن جنگ‌افزار واقعی شعر است؟ و اینجا است که از عشق و جنگ و رویا، آمیزه‌ای می‌سازد رویاگونه، و جهانی پدید می‌آورد فراسوی واقعیت در خیال، اما باورپذیر:

دستان را به من بسیار به خاطر نگرانی
دستان را به من بسیار
دستانی را که این همه به رویا دیده‌ام
که در تهنه‌ایم به رویا دیده‌ام
دستان را به من بسیار تا رهایی یابم...

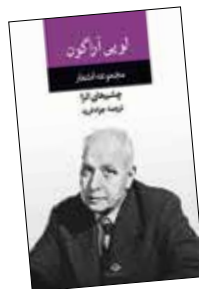
آراگون به آنجا می‌رسد که دیگر نمی‌تواند میان عشق فردی و عشق به زادگاه را از هم متمایز کند. این دو درهم آمیخته می‌شوند. کلام در زبان او به شکوهی عظیم می‌رسد و هیبت پیدا می‌کند. پس شعر به استعاره‌ای بلند بدل می‌شود که در اوضاع نابسامان اجتماعی در گذار جنگ، چیزی در خود پنهان دارد. و چه مخفی‌گاهی اغفال‌کننده‌تر از عشق:

من صلیبی‌ام که تو بر آن می‌خوانی
جاده‌ای تپی که باران در آن مویه می‌کند
سایه سنگساز شده توام.
شب توام و سکوت
سکوتی فراموش شده در یادهایم
میعاد از دست نهاده توام...

آراگون در شعر، ستایش‌گر همه آن زنانی است که به دنبال فعالیت در جنبش مقاومت به آشوبتس فرستاده شده بودند. زنانی که دوشادوش مردان به مبارزه علیه ظلم و ستمگری به‌پا خاستند و جان خود را در رده آزادی میهن بر کف دست گرفتند:

آن که آسمان را باور داشت
آن که چیزی را باور داشت
هر دو زندانی زیباروی سربازان را می‌ستودند
آن که از نردبان بالا می‌رفت
آن که در مای نردبان کمین می‌نشست
آن که آسمان را باور داشت
آن که چیزی را باور داشت
مهم نیست چه نام داشتند
روشنایی در زیر گام‌ها و راهنمایشان بود...

آراگون نه تنها در تب عشق آرا، همه چیز را در نفس عشق خلاصه می‌دید، از سوی دیگر همواره نگاهش به انسان بود. انسانی که لایق آزادی همیشگی بود، نه گرفتار چنگال حاکمان و ستمگران. پس در برابر هرگونه بی‌عدالتی اجتماعی قد علم می‌کرد. صدای



اوج شهرت آراگون با عاشقانه‌های اوست. «ترانه‌ای برای آرا»، مجموعه ۶ شعر نسبتاً بلند در ستایش آرا، که نه تنها تغییر جهتی کاملاً متفاوت در موضوع شعر ایجاد می‌کند، بلکه قاطعانه درصدد است به سنت‌های شعر قدیم فرانسه اعتنا کند. این مسئله را در مجموعه‌های دیگر، که در بحبوحه جنگ جهانی دوم سروده شده‌اند، علاوه بر استمرار آن بر بیان عواطف شخصی، از اندوه دوباره پدید آمدن جنگ و مسائل سیاسی و مقاصد وطنی سخن‌ها می‌گوید